

The political and the Modern Public Law

Jahanbakhsh Ebrahimi¹
Mohammad HosseinZarei²
Erfan Shams³

Received Date: 24 Dec 2021
Reception Date: 26 Feb 2022

Abstract

The political and modern public law are two theories that have an important and controversial place in political philosophy and public law. So far, many writings and articles have been written in the analysis of these two concepts, especially about the Political, and its nature and quiddity. However, the fact is that there is no clear reference to establishing and explaining the relationship between these two concepts, and due to different and conflicting perceptions of these concepts in the theoretical and practical fields, no research has been conducted in this way and with this content. In present study, in terms of concepts and theoretical framework in a general approach, efforts are made to make necessary analyses and studies in this field with more knowledge and understanding of common backgrounds, political natures, the impact of governance and attention to fundamental principles and values. In addition, the relationship between political and modern public law has been established and examined. In this study, the feeling of bridging the gaps and shortcomings in the prevailing political views, promoting political understanding, providing a correct understanding of the concepts of the political and modern public law and its need more

¹ . PhD student in Public Law, Islamic Azad University, South Tehran Branch, Tehran, Iran

² . Associate Professor, Department of Public Law, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (Corresponding Author) zareimh62@gmail.com

³ . Assistant Professor, Department of Public Law, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

than ever adds to the importance and necessity of this research. This study seeks to achieve the truth, control and generation of violence, organize a more pragmatic political system and modern political logic and present a modern hybrid theory, which is one of the findings to be achieved in this study.

Keywords: Political Science, The Political, Political Theory, Modern Public Law

نسبت امر سیاسی و حقوق عمومی مدرن

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۹/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۷

جهانبخش ابراهیمی^۱محمدحسین زارعی^۲عرفان شمس^۳

چکیده

امر سیاسی و حقوق عمومی مدرن دو نظریه‌ای هستند که در فلسفه سیاسی و حقوق عمومی از جایگاه مهم و بحث برانگیزی برخوردارند. تاکنون نوشته‌ها و مقالات زیادی در تحلیل این دو مفهوم، به ویژه درباره امر سیاسی، ماهیت و چیستی آن به نگارش درآمد. اما واقعیت این است که به برقراری و تبیین نسبت این دو مفهوم به روشنی اشاره‌ای نشد و به سبب برداشت‌های متفاوت و متعارض از مفاهیم در حوزه نظری و عملی، در این باره، تحقیقی بدین نحو و محتوی مورد بررسی قرار نگرفته است. در این مقاله از نظر مفاهیم و چارچوب نظری و از حیث رویکرد کلی، سعی و تلاش می‌شود با شناخت بیشتر و معرفت از پیشینه‌های مشترک و وجود سرشت‌های سیاسی و تأثیر از عمل حکمرانی و توجه به اصول و ارزش‌های بنیادین به تحلیل و بررسی‌های لازم در این زمینه پرداخته می‌شود. ضمن آن که چه نسبت و

۱. دانشجوی دکترای حقوق عمومی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، تهران، ایران.

۲. دانشیار گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

areimh62@gmail.com

۳. استادیار گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران..

رابطه‌ای بین امر سیاسی و حقوق عمومی مدرن می‌توان ایجاد و برقرار ساخت. در این پژوهش احساس مرتفع نمودن شکاف‌ها و کاستی‌های موجود در نظرگاه‌های سیاسی حاکم و ارتقاء بخشی به فهم سیاسی و ارائه درک درست از مفاهیم امر سیاسی و حقوق عمومی مدرن و نیازمندی آن بیش از هر زمان دیگر بر اهمیت و ضرورت این تحقیق فزونی می‌بخشد. این پژوهش به دنبال دستیابی به حقیقت، کنترل خشونت و تولید آن، ساماندهی نظام سیاسی عملگرایانه‌تر و منطق مدرن سیاسی و ارائه نظریه ترکیبی مدرن است که از یافته‌های مدّ نظر در این پژوهش می‌باشد.

کلید واژگان: امر سیاسی، سیاست، نظریه سیاسی، حقوق عمومی مدرن

مقدمه و بیان مسئله

امر سیاسی را باید در کنار حقوق عمومی مدرن قرار داد و به برقراری نسبت بین این دو تأکید و اصرار ورزید، مباحث تئوریک و مفاهیم بنیادین در حوزه فلسفه سیاسی و حقوق عمومی مدرن از این جهت قابل اعتنا هستند که بنیادهای حقوق عمومی مدرن دارای ماهیت سیاسی می‌باشند و کنکاش و زمینه قرابت را برای موضوع امر سیاسی فراهم می‌کند از نظر معرفتی، امر سیاسی^۱ به دنبال چیستی و سرشت سیاسی و نزاع عمومی بر سر قدرت است و اشمیت آن را به عنوان فضای قدرت، درگیری، منازعه و تخاصم (آنتاگونیسم) می‌بیند. (موفه، ۱۳۹۱: ۱۶ نقل در حسنی فر، ۱۳۹۶: ۳۷) و در واقع، جوهر و اکسیر امر سیاسی، نزاع عمومی بر سر قدرت است و قدرت در کانون آن قرار دارد. (سایمونز، ۱۳۹۰: ۱۷ نقل در کاظمی و دیگران، ۳۱). در این منظر امر سیاسی بر پایه مفهوم چندگانگی و آنتاگونیسم است. که آنها را می‌توان از موجبات دوام و قوام بخش جامعه بشری دانست لذا باورها و نگرش‌های مبتنی بر چیستی و سرشت و مفاهیم چندگانگی و آنتاگونیسم^۲ (تخاصم) در مفهوم امر سیاسی قابل دفاع و تحلیل می‌باشد. حقوق عمومی مدرن مثل امر سیاسی، ماهیت و سرشت سیاسی دارد و متأثر از عمل سیاسی حکمرانی و امر سیاسی است، و به نظر بنیادهای حقوقی مدرن ماقبل حقوقی اند و بیش از هر معرفت دیگر ماهیت سیاسی دارند. (زارعی، ۱۳۹۴، ۲۷) در این نظرگاه امر سیاسی مبنای امر حقوقی می‌باشد و بر این اساس حقوق عمومی مدرن باید مبتنی بر امر سیاسی باشد، زیرا قلمرو امر سیاسی گسترده‌تر از امر حقوقی است و حقوق بنیادین مدرن تابعی از تصمیمات سیاسی است و اخلاق و عدالت یک امر استعلایی و ماورایی نیستند و معیارهای خاص خودشان را دارند. درباره عدالت جان رالز می‌گوید، یک جامعه برآمده از اصول عدالت به مثابه انصاف، بیشترین قرابت را با جامعه ای دارد که می‌تواند نمونه همکاری داوطلبانه باشد. زیرا در آنجا اصولی اجراء می‌شود که اشخاص آزاد و برابر در شرایط منصفانه می‌بایست درباب ان‌ها، به توافق برسند. از این حیث، اعضای جامعه، خودآیین (مستقل)

^۱. The political

^۲. Antagonism

هستند و الزاماتی که به رسمیت می‌شناسند خود بر خودشان وضع می‌کنند. (رالز، ۱۳۹۰، ۴۶) لذا با وجود انتقاداتی که بر نظریه عدالت سیاسی مبتنی بر اجماع همپوشان وارد شده است، این نظریه را می‌توان یکی از شاهکارهای فلسفه سیاسی معاصر دانست که تلاش کرده است هر دو سوی معمای دو مجهولی آزادی-برابری را مورد توجه قرار دهد. (توانا، ۱۳۸۹، ۱۲۱) از این‌روی در نظریه حقوق عمومی مدرن با یک‌سری ارزش‌ها و اصول مواجه هستیم که به عنوان حق‌انگاره‌های سیاسی در چرخه زندگی و اندیشه سیاسی مردم پدیدار شدند که بسط و تحول مفهومی آنها، بیش از پیش نسبت سنجی بین امر سیاسی و حقوق عمومی مدرن را نمایان و به اثبات می‌رساند.

آنچه در این مقاله مورد توجه است چالش‌ها و دغدغه‌های مفهومی و ارزش‌گذاری‌های بنیادین و مرتفع ساختن کاستی و شکاف‌های موجود است که با شناسایی و پذیرا شدن این ارزش‌ها و اصول، می‌توان بر اساس سبقه و ماهیت سیاسی مشترک، پیوند منطقی و نسبتی سازگار با این موضوع ایجاد کرد و با رویکردی واقع‌گرایانه، ساماندهی و فرجام جامعه سیاسی مطلوب و نظام حقوقی مدرن را در جهت دستیابی خیر و مصلحت عمومی محقق نمود، از این‌روی با وجود دیدگاه‌های مختلف در باب امر سیاسی، این پرسش مطرح می‌شود که با برقراری نسبت بین امر سیاسی و حقوق عمومی مدرن، «کدام مفهوم از امر سیاسی قابل دفاع می‌باشد؟» در پاسخ به این پرسش، نگارنده بر این نظر است که ماهیت و چیستی امر سیاسی و حقوق عمومی مدرن بر مبنای سرشت مشترک سیاسی است و از این جهت حقوق عمومی مدرن، همانند امر سیاسی، یک ماهیت و سرشت سیاسی دارد و متأثر از عمل و اقدام سیاسی حکمرانی و امر سیاسی است. در این مجال آن قسمت از دیدگاه امر سیاسی اشمیت که با ذات شکل‌گیری دولت و عمل حکمرانی سازگاری و همسویی با حقوق عمومی مدرن دارد قابل دفاع است ولی در یک بینش وسیع‌تر و با توجه به رخدادهای سیاسی روز، برای اعتبار دادن به قواعد حقوق بشری و تضمینات خصلت‌های دموکراسی با پذیرش نظرات ترکیبی منتخب، می‌توان نظام سیاسی مطلوب و حاکمیت مبتنی بر قانون و دفاع از این نظریه را تجربه کرد و بر این دفاع مفهوم امر سیاسی تاکید نمود. در ادامه، مقاله حاضر نخست به تحلیل مختصر مفاهیم

و چارچوب نظری از نظرگاه اندیشمندان سیاسی می‌پردازد و سپس نسبت امر سیاسی و حقوق عمومی مدرن^۱ را از حیث رویکردهای کلی مورد بررسی قرار می‌دهد و در قسمت پایانی مقاله، از برقراری این نسبت نتیجه‌گیری خواهد شد. بنابراین بررسی نظری این الگو با استفاده از روش اجرایی بنیادی-تحلیلی، هدف نهایی مقاله را تعیین می‌کند.

۱- مفاهیم و چارچوب نظری

برای تبیین و درک صحیح از چارچوب نظری لازم است رویکردهای متفاوتی را بیان و آنها را مورد بحث و بررسی قرار داد، تاریخ مکتوب دلالت بر این دارد که تاریخ فلسفه سیاسی در غرب با فیلسوفان یونان آغاز شد و در تضاد اندیشه افلاطون گرایی و ارسطوگرایی فلسفه سیاسی رسماً شکل گرفت و به تدریج افراد با تفکر نقادانه به زندگی جمعی اندیشیده و بر آن قواعد زیستن خود را بنا نهادند. این تفکر در قرن پنجم و ششم قبل از میلاد از سوی متفکران یونانی به منصفه ظهور رسید و بنیاد فلسفه غربی جای خود را یافت و به طرح پرسش‌هایی درباره ماهیت طبیعت و جهان پرداختند و بدین نحو اندیشه سیاسی توسط فلاسفه قدیم تحکیم یافته است از این روی، خاستگاه فلسفه اروپایی را «یونان» می‌دانند که پس از توسعه طلبی‌های اسکندر مقدونی، در دیگر نقاط به ویژه در روم، بینش‌های سیاسی مجموعاً انسان دوستانه را پدیدار ساخته است. (هاشمی، ۱۳۹۰، ۱۴۱-۱۴۰)

آن دوره از تاریخ که عموماً جدید نامیده می‌شود دارای جهان بینی فکری خاصی است که از بسیاری جهات با جهان بینی قرون وسطی تفاوت دارد. یکی تضعیف حاکمیت کلیسا و دیگری افزایش قدرت علم. فرهنگ عصر جدید بیشتر دنیوی است و کمتر روحانی و دینی. دولت‌ها روز به روز جای کلیسا را به عنوان مرجع حکومتی که بر فرهنگ نظارت می‌کند، می‌گیرند. در ابتدای حکومت ملت‌ها بیشتر در دست پادشاهان است؛ اما بعد، مانند یونان قدیم، به تدریج حکومت‌های سلطنتی به دموکراسی مبدل می‌شود و یا به دست جباران می‌افتد. در سراسر این دوره قدرت دولت ملی و وظایفی که انجام می‌دهد افزایش می‌یابد. نخستین حمله

^۱ . The Political and the Modern Public Law

جدی علم انتشار «نظریه کپرنیکا» در سال ۱۵۴۳ بود. اما این نظریه نفوذی به دست نیاورد. مگر پس از آن «کپلر» و «گالیله» در قرن هفدهم آن را اتخاذ و اصلاح کردند. سپس نبرد میان علم و احکام جزمی آغاز شد، و در این نبرد پیروان سنت های قدیم بر ضد دانش نو جنگیدند و عاقبت شکست خوردند (فاستر، ۱۷۰-۱۶۹).

در این دوران نوزایش، سیاست اندیشی که آوازه اش بر سر زبان همگان است و باعث تحولات گسترده در امور سیاسی شد ماکیاولی است. شهریار رهیافتی کلی به سیاست است. در این گونه رهیافت همواره و ناگزیر مسأله رابطه اخلاق و سیاست پیش کشیده می شود و این پرسش پیش می آید که آیا رفتار سیاسی می باید یکسره اخلاقی باشد یا بی چند و چون به واقعیت تکیه زند؟ نامداری کتاب شهریار از آنروست که بی هیچ پرده پوشی و یا جسارتی بی مانند جانب واقع بینی را می گیرد و هیچ میانی با آرمان خواهی سیاسی ندارد. از این جهت ماکیاولی پیشرو اندیشه سیاسی مدرن است که می خواهد بدانند ساخت های سیاسی قدرت را چه گونه به کار می برند. در عصر روشن اندیشی یا همان دوره مدرن مطالعه زندگی سیاسی و نظریه های سیاسی شکل منسجمی به خود می گیرد به همین جهت قرن هجدهم میلادی در اروپا قرن ممتازی شناخته می شود همان طوری که قرن شانزدهم و هفدهم در اروپا نمادی از حکومت های مطلقه و اقتدارگرا شناخته گردید و هابز فیلسوف را می توان از چهره های شاخص و ماندگار این تفکر بیان نمود. اما سده هجدهم دوره پیدایش جنبش ها و اندیشه های آزادی خواهی و مردم سالاری است. اندیشه های شاخص برای این سده نظریه هایی از نوع نظریه لاک، منتسکیو، و بتام است. بورژوازی به عنوان طبقه دوران ساز، ابتدا در قرن شانزدهم و هفدهم با پادشاهان و شهریان منطقه متحد شد تا با استفاده از نیرو فئودال ها را که مظهر و مدافع پراکندگی سیاسی بودن، شکست دهد و از میدان به در کند. یکی از مسائلی که ذهن فیلسوفان فرانسه را در این دوره مشغول می داشت درک زندگی اجتماعی و سیاسی انسان بود، در جریان چنین تلاشی بود که نخستین گام ها برای تأسیس فلسفه تاریخ برداشته شد. در مراحل بعدی هگل و مارکس توانستند فلسفه تاریخ را به پایگاه مهمی ارتقاء دهند. تفسیر غیردینی از فلسفه تاریخ با عصر جدید و اندیشه مدرن پیوند دارد. روش دکارت در قرن

هفدهم به صورت روشی رایج مقبول بسیاری از اندیشمندان قرار گرفت و عصر جدید و علم جدید را با نام دکارت پیوند زد (پولادی، ۱۳۹۵، ۷۰-۶۷). از شخصیت‌های دیگر تاریخ اندیشه سیاسی در غرب بارون دوسکوندات منتسکیو است. منتسکیو^۱ (۱۷۵۵-۱۶۸۹) نیز یکی از فحول نظریه‌سازان آمپریست به شمار می‌آید که در تعقیب اندیشه‌های لاک، به بیان نظریه مشهور تفکیک قوای خود به عنوان ضمانت‌کننده بهترین طرز عملکرد دولت-کشور پرداخت. منتسکیو در کتاب روح القوانین خود کوشیده است تا از طبیعت اشیاء و احوال، پدیده دولت کشور را به عنوان امر لازمی که از سرشت واقعی امور سرچشمه می‌گیرد، توجه و تبیین کند و براساس تجربه و تعقل، آن را در زیر ذره بین ذهن نقاد خود قرار دهد. (قاضی، ۱۳۸۰، ۱۴۳) که به تعبیر امروزی حکمران می‌بایستی آن نسخه‌ها را با دقت به اجرا درآورد تا نظام مطلوب سیاسی‌ای را که در ذهن دارد با بسط و گسترش نظریه تفکیک قوا که به یک تئوری اثرگذار در علم سیاست جای استوار خود را یافته است شکل بگیرد. ژان ژاک روسو، اراده عمومی را به عنوان منشأ سامان دهی سیاسی و آزادی در جامعه می‌داند و به نوعی اندیشه سیاسی روسو فرانسوی تقابلی در برابر نظریه‌های سیاسی اندیشه ورزان اصالت سودمندی است. نظریه قرارداد اجتماعی را برای صیانت از حق طبیعی به شمار می‌آورند، نظریه قرارداد اجتماعی که تبیینی عقل‌گرایانه بود مورد نقد گروهی از اندیشمندان قرار گرفت که جریان با اهمیت تازه‌ای را در مسیر اندیشه سیاسی بنا نهادند. هگل و مارکس از مدافعان مشهور پیشرفت در قرون اخیرند. در اندیشه هر دو می‌توان شدت تمایل عصر جدید را درباره اعتقاد داشتن به پیشرفت، بدون در نظر گرفتن نیروی تعیین‌کننده‌ی تاریخ ملاحظه کرد. آنچه در نظریه‌پردازی‌های سیاسی در قرون مختلف با وجود تعارضات و مجادلات عمیق قابل درک و استخراج است این است که نظم‌ها و بی‌نظمی‌های سیاسی به فعل و اراده فرد، یا به فعل و اراده جامعه یا حاکم استوار است که منجر به مخمصه‌های سیاسی می‌شود، فرایند سیاسی دلالت دارد که قائل‌شدن تفکیک بین امور ارزشی و امور سیاسی بر مبنای چارچوب نظری و

^۱ متفکر و نظریه‌پرداز فرانسوی

ارائه الگو بر این منوال و با زدودن کج‌فهمی‌های سیاسی، زمینه ساز و تحقق بخش امر سیاسی و حقوق عمومی مدرن شده است.

۱-۱- مفهوم امر سیاسی^۱

امر سیاسی در قالب تنگ و تاریک نمی‌گنجد، دشوار است که از آن بتوان تعریف واحدی ارائه نمود. ایده و نگرش‌های حاکم بر کشورهای جهان همیشه بحث برانگیز است. به گمان اشمیت عرصه دیگری وجود دارد که به امر سیاسی مربوط است و آن تضاد میان دولت و دشمن است. (Schmitt, 1996:26) ولی برداشت‌های متفاوتی در سطح نظری وجود دارد که بیان آنها به منظور درک و دریافت صحیح از امر سیاسی سودمند خواهد بود. امر سیاسی در وجه هستی‌شناختی، ناظر بر مسائل بنیادین فرانظری از حیث رابطه‌ی مجادله‌های سیاسی با مواضع و مفروض‌های هستی‌شناختی و چگونگی بازتابش آن در نظریه‌های سیاسی است. امر سیاسی از این حیث میدان و عرصه مجادله، تعارض و یا تفاهم مواضع هستی‌شناختی بنیادین مضمون در نظریه‌ها درباره چگونگی شکل دادن به زندگی اجتماعی و سیاسی است. (تقی‌لو، ۱۳۹۶، ۳۸).

به گمان لاگلین، به پیروی از کارل اشمیت، وجود تعارض و منازعه، ذاتی حیات جمعی انسان است. امر سیاسی، در مقایسه با «اخلاق» که بر خوب و بد و «هنر» که بر زیبا و زشت بنا می‌شود، تفکیک میان دوست و دشمن قرار می‌گیرد به همین دلیل، امر سیاسی، مستقل از امر اخلاقی و حتی امر حقوقی است و از قواعد و پویش خاص خود پیروی می‌کند. (لاگلین، ۱۳۸۸، ۲۱). حکمرانی ما را به لایه سیاسی زندگی می‌رساند. بنابراین، به تعبیر دقیق، حکمرانی مربوط به امر سیاسی است، اگر امر سیاسی را بشناسیم، چیرستی حکمرانی را بهتر خواهیم شناخت. اگر چیرستی حکمرانی را درک کنیم حقوق عمومی متحول می‌شود و دیگر به مثابه مجموعه‌ای از قواعد، تبصره‌ها و رویه‌های ساده جلوه گر نخواهد شد. امر سیاسی از یک واقعیت بسیار بنیادین در زندگی انسان ریشه می‌گیرد: تعارض. آدمیان وقتی در یک انجمن بسیار بزرگ در کنار هم زندگی می‌کنند با هم تعارض پیدا می‌کنند و این تعارض‌گریز ناپذیر

^۱ . The Concept of the Political

است، اگر نگاه اخلاقی به تعارض کنیم، تعارض را شعله ورتر کرده ایم چون طرف های تعارض ادعاها و اقدامات یکدیگر را سرزنش اخلاقی می کنند، از این رو، تعارض در این سطح را نمی توان با اخلاق حل کرد پس قادر نیستیم به وسیله اخلاق تعارض را حل کنیم. (راسخ، ۱۳۹۴، ۱۱۳ - ۱۱۱)

از نظر لاکان، نظریه ای از معنا که بر اساس گونه ای توسل جستن به اشارتگر و نظم واقعیت بیرونی ساخته شود که قابل فهم به نظر می آید، به کلی ناقص است. نظریه لاکانی با سرنگونی رابطه دال و مدلول راه حل محتاطانه ای ارائه می کند. لاکان به جای اتحاد دال و مدلول اولویت می دهد، انقسام این اولویت را برای دال قائل می شود که مدلول را به کلی تولید می کند. امر سیاسی در قلب سیاست ورزی، اختلال در ژرفای مفصل بندی نظم اجتماعی - سیاسی جدید و نوعی رویارویی با مرحله واقعی امر سیاسی در عمق نماد پردازی ما از واقعیت سیاسی قرار دارد. اهمیت اساسی لاکان در نظریه سیاسی و تحلیل سیاسی، در اصرار او بر ماهیت شکافته و دچار فقدان ساحت نمادین، و دنیای اجتماعی - سیاسی نهفته است. جوامع ما به هیچ رو مجموعه های هماهنگی نیستند. این صرفاً فانتزی ای است که از طریق آن به ساختن و از نو ساختن خودشان می پردازند. تجربه نشان می دهد که این فانتزی هرگز به واقعیت نمی پیوندند. هیچ فانتزی اجتماعی نمی تواند فقدان را پر کند که جامعه همواره حول آن شکل می گیرد. این فقدان هر بار که امر سیاسی از نو پدیدار می شود، در هر رویارویی با ساحت واقع، دوباره ظهور می کند. ما می توانیم درباره امر سیاسی حرف بزنیم، چون با انهدام و اختلال امر اجتماعی مواجه می شویم، امر سیاسی در محل تلاقی واقعیت نمادین با ساحت واقع پدیدار می شود، ساحت واقع افق هستی شناختی تمام بازی های مفصل بندی و اختلال سیاسی، نظم و بی نظمی، سیاست ورزی و امر سیاسی را تشکیل می دهد. (استاوراکاکیس، ۱۴۷ و ۴۹)

مارتین هایدگر آلمانی با تفکری نو به تأمل درباره موضوع وجود پرداخت و به عنوان فیلسوف معاصر شناخته شد، وی با نگاه ژرف اندیش خود *The political* را به معنای امر سیاسی و محققان *Heidegger & The political* را به همین مضمون (هایدگر و امر سیاسی) در نظر گرفتند. هایدگر به جای تفکر در امر سیاسی، در برخی از مواضع (*Topoi*) اصیلی

اندیشیده است که امر سیاسی در نهایت تابع آنهاست: بدین معنی که این «به جایی» را باید به مفهومی دوپهلوی دریافت: در واقع به عنوان «جانشین» اما دقیقاً تا جایی که آن چه در عوض امر سیاسی اندیشیده می‌شود، به راستی درست در همان جا یا قلمروی که امر سیاسی اشغال می‌کند، به عنوان جایی که مناسب و خاص امر سیاسی است، اندیشیده شود، این بدان معنی نیست که امر سیاسی بدون محل باشد و در تفکر و تاریخ جایی برای سیاست وجود نداشته باشد، بلکه بدین معنی است که امر سیاسی فاقد فضایی درست و مناسب است. فضایی که امر سیاسی آن را اشغال می‌کند قلمروی است که از طریق فتح باب ماجرای (نه یک «امر واقع») بلکه نقش‌بندی با پیکربندی خاصی از حضور^۱ که از [مرز] امر سیاسی در می‌گذرد، گشوده می‌شود. بدین ترتیب بازگرداندن امر سیاسی به جای درست آن برگرفتن آن از سیاست است بدان مقصود که به تاریخ به آن معنی که محمل تقدیر و نامستوری^۲ است ارجاع شود پس تفکر در امر سیاسی از نو مستقر کردن آن در قلمرو ذاتش و بدین سان جا به جا کردن آن است (بیستگی، ۱۳۹۴، ۴۲-۴۱)

از این رو اشمیت در واکنش به بحرانه‌های سیاسی دهه ۱۹۲۰ در آلمان، تفسیری موسع از اصل ۴۸ قانون اساسی وایمار ارائه و تلاش کرد رئیس جمهور / صدراعظم را تجلی بخش حاکمیت و توانایی اتخاذ تصمیم در وضعیت استثناء یعنی در شرایط به هم ریختگی وضع عمومی معرفی کند. و تعجب آور نیست که او بارها و بارها در نوشته هایش به رابطه متقابل بین حفاظت و اطاعت توماس هابز بازگردد و در این باورها با هابز هم عقیده شد آن کس که اقتدار دارد می‌تواند قانون وضع کند و درخواست فرمانبری کند و این همواره حاکم قانونی‌ای که مالک اقتدار باشد نیست اشمیت بر این باور است که امتناع از پذیرش دیکتاتوری موقتی و معتدل، موجب پیدایش دیکتاتوری های تمام عیار در تاریخ شده است او بحث خود را در کتاب دیگری با عنوان جایگاه عقلانی پارلماناریسم معاصر پی می‌گیرد او در این کتاب بر این عقیده تأکید می‌ورزد که دیکتاتوری های موقتی‌ای که اراده‌ی مردم متحد شده را عملی می‌کنند

^۱ . a certain configuration of presence

^۲ . alethiological

با اصول دموکراتیک سازگارترند تا پارلمانتاریسم لیبرال، ساختاری که به نحوی غیرمستقیم از خلال تشریفات و نخبگان به اداره کشور می‌پردازد در این چارچوب دیکتاتور نه بر پایه اراده شخصی، بلکه بر پایه اراده عمومی و یا نام مردم تصمیم می‌گیرند (نظری، ۱۳۹۴، ۱۰۰۶)

۲- مفهوم و نظریه حقوق عمومی

حقوق عمومی به واسطه داشتن پیشینه سیاسی، در تصویر و دایره وسیعی قرار می‌گیرد و در واقع بدون ارزش گذاری سیاسی نمی‌توان مفهوم ذاتی کارکردهای حقوق عمومی را بیان نمود. به باور ما، ماهیت حقوق عمومی در خصلت «نابرابر طلب» آن نهفته است که ناشی از طبیعت روابطی است که این حقوق بنا دارد حدّ و نظم آن را تعیین کند، به بیان بهتر، قدرت سیاسی و اداری که رسالت آن حفظ منافع عام و از نیروی دولتی بهره‌ور است، در یک طرف معامله واقع شده و در سوی دیگر اشخاص خصوصی وجود دارند که از منافع شخصی خود دفاع می‌کنند. (دومیشل و لالومی‌یر، ۱۳۷۶، ۱۴). حقیقت این است که مفهوم حقوق عمومی با حاکمیت دولت ملازمه دارد، نمی‌توان قواعد آن را جدای از اقتدار عمومی تصور کرد. (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ۱۷) بی‌گمان آشنایی با مفاهیم حقوق عمومی و دانش آن، حیات جدیدی از جمع زیستن آدمیان را در اجتماع سامان می‌دهد و راه خرد سیاسی را به منظور خیر عمومی می‌گشاید، در غیر اینصورت حقوق عمومی به عنوان مسئله و یک موضوع دغدغه آمیز خواهد بود، بنابراین اصول و مفاهیم بنیادین حقوق عمومی پیوسته باید مورد تأمل و اندیشه آگاهانه و متخصصانه قرار گیرد. در یک سخن دیگر می‌توان فلسفه حقوق عمومی را دانشی دانست که به پرسشگری و اندیشه ورزی پیرامون چیستی و چرایی مفاهیم کلی، نهادها و کارکردهای حقوق عمومی می‌پردازد. فلسفه یا مبانی حقوق عمومی در پی جستجوی ریشه هاست. حقوق عمومی تحول پذیرترین رشته حقوق است؛ زیرا بسیاری از مفاهیم و اصول بنیادین آن زمانمند و مکان محور می‌باشند. (گرچی آزندریانی، ۱۳۹۳، ۷)

۱-۲- مدرن بودن حقوق عمومی

طی قرن سیزدهم نظریه ای مدرن از حقوق طبیعی ایجاد شد. این مفهوم مدرن حقوق طبیعی، با شکل گیری بر سنگ بنای حق شخصی، از جهان بینی قرون وسطایی منقطع شده و با دگرذیسی مفهوم «حق» شرایط را برای شکل گیری حقوق عمومی مدرن به مثابه نظریه حقوقی-سیاسی فراهم نمود. (لاگلین، ۱۳۹۴، ۸۱) از این روی محقق شدن حقوق عمومی مدرن مستلزم ایجاد تأسیسات حقوقی همانند تفکیک قوا، کنترل و تعادل قوا، حاکمیت قانون، مشارکت سیاسی، ارزش گذاری های سیاسی و ... می باشد با این مقولات می توانیم به معرفت حقوق عمومی مدرن برسیم، حضور مفاهیم و ارکان حقوق عمومی مدون مانند حاکمیت، دموکراسی، حکومت قانون، حق، نمایندگی، مسئولیت پذیری، پاسخگویی، مشروعیت و تضمینات حقوق و آزادی های عمومی افراد، مکانیزم و قرائت ممتاز قابل درک حقوق عمومی مدرن هستند. بنیادهای حقوق عمومی مدرن ماقبل حقوقی اند و بیش از هر معرفت دیگر ماهیت سیاسی دارند که در غیاب مفاهیم و عناصر و ارکان حقوق عمومی مدرن نمی توانیم حقوق عمومی مدرن داشته باشیم. (زارعی، ۱۳۹۴، ۲۷-۲۶)

۲-۲- مستقل بودن حقوق عمومی

حقوق عمومی با گستره ای از هنجار و کشمکشها مواجه است و از جهت مفهومی در برابر سایر رشته های حقوق از مزایا و ویژگی های متمایزی بهره مند است در میان محققین این رشته بدنبال اثبات این نظر هستند که حقوق عمومی رشته ای مستقل و خودبسنده است اگرچه این ادعا از نظر تئوری در دنیای مدرن کنونی در برابر اختلاف نظرها و ابهامات قرار گرفته است که علت اصلی آن، چیرگی اثبات گرایی^۱ حقوقی در فلسفه حقوق می باشد. آن بخش از معرفت حقوقی که از نظر اثبات گرایی حقوقی پنهان می ماند این است که درست به دلیل وجود حقوق عمومی است که نظام حقوق خصوصی با یک سازگاری درونی قادر به فعالیت است. (لاگلین، ۱۳۸۸، ۳۹). وی در کتاب مبانی حقوق عمومی در غرب سعی نموده است ضمن تفکیک حقوق عمومی از حقوق خصوصی از نظرات علمی خود دفاع نماید و با

^۱ - Legal Positivism

تکیه بر ناب بودن حقوق عمومی، قلمروی مستقل برای آن قائل شود. وی وجه متمایز حقوق عمومی از حقوق خصوصی را اقدام جمعی و ارتباط دولت با نهادهای و سازمانهای قانونمدار می‌داند و عمل حکمرانی و منافع عمومی یا از کارکردها و اهداف حقوق عمومی دانسته و حقوق خصوصی را واجد چنین خصائل نمی‌بیند. حقوق عمومی، به عنوان حقوق بنیانگذار اقتدار حاکم، فقط در شرایطی به منصفه ظهور رسیده که حقوق به عنوان ابزاری جهت خودمختاری شناخته شد. این انتقال زمانی محقق شد که گستره‌ی سیاسی توانست خود را به عنوان قلمرویی مستقل تعریف نماید، تحولات منتج در نظر و عمل، منجر به تغییری اساسی در فهم اقتدار دولتی شد؛ و از نگرانی حاکم برای حفظ دولت خود، به سوی شناسایی نظمی عینی پیش رفت که حاکم متعهد به حفظ آن است. این نظریه‌ی ذاتاً مدرن دولت زمینه‌ای شد تا مفهوم مستقل حقوق عمومی بر مبنای آن ساخته شود، بنابراین، حقوق عمومی در جهان مدرن به منزله‌ی نظامی از این حوزه‌ی سیاسی مستقل در حال ظهور شکل گرفته است و معنای حقوق عمومی به منزله‌ی حق سیاسی، همین است. (همان، ۴۰-۳۹)

۳- از حیث حکمرانی

واژه حکمرانی را نمی‌توان، صرفاً یک مفهوم و پدیده جدید دانست، عمل حکمرانی عمری به درازای عمر بشر دارد. اگر بخواهیم در یک نگاه ساده و اولیه مفهوم حکمرانی را بیان کنیم، می‌گوییم حکمرانی یعنی فرایند تصمیم‌گیری و پردازش کردن اینکه کدامیک از تصمیمات اجرا شوند یا اجرا نشوند. در لغت‌نامه دهخدا به معنی فرماندهی و حکومت است. (دهخدا، ۱۳۷۷، ۹۱۶۴) از نظر واژه‌شناسی حکمرانی به واژه یونانی «kubernan» به معنی هدایت کردن یا اداره کردن بر می‌گردد و توسط افلاطون در رابطه با چگونگی طراحی نظام حکومت (System of Rul) استفاده شده است. این اصطلاح یونانی ریشه لغت «Gubnare» در لاتین قرون وسطی بود که بر همان مفاهیم هدایت کردن، قانون‌گذاری یا راندن دلالت می‌کند. این اصطلاح در فرهنگ آکسفورد مترادف با واژه حکومت «Government» استفاده شده است. در اینجا، حکمرانی عمل (Act) یا روش (Maneer) حکم راندن است. حکم راندن

به معنی حکم‌فرمایی یا کنترل کردن با استفاده از اختیار و همچنین بودن در حکومت است (هداوند، ۱۳۸۴، ۵۲) اکنون حکمرانی ابعاد وسیع و مختلفی را دربر گرفته است. این ایده موجب شده است تا دیدگاه‌های نوینی در قلمرو حکمرانی شکل بگیرد. حکمرانی، یک مفهوم چندوجهی است که جنبه‌های متعدد به‌کارگیری قدرت را به‌واسطهٔ نهادهای رسمی و غیررسمی دربر می‌گیرد و منشأ مدیریت نظام تلقی می‌شود. دولت‌ها برای سعادت و پیشرفت شهروندان‌شان باید از این قدرت استفاده کنند تا به توسعه برسند. (مقدّری، ۱۳۹۵، ۱۴). حکمرانی به مثابه دو لایه ای است که از یک سو ما را به رویه سیاسی زندگی مربوط می‌کند که مبین ربط وثیق امر سیاسی است و از سوی دیگر لایه ای که با درک مفهوم و چیستی آن، حقوق عمومی را متحول می‌کند (راسخ، ۱۳۹۴، ۱۱۳-۱۱۲). در این قسمت از بحث درصدد هستیم که عمل و سبک حکمرانی را به واسطه نسبت عمیق و وثیقی که با امر سیاسی و حقوق عمومی مدرن دارند در بندهای ذیل آن را مورد بررسی قرار دهیم.

۳-۱- حاکمیت بعدی از ابعاد دولت مدرن

در این فراز حاکمیت بعدی از ابعاد دولت مدرن است. دولت مدرن به مثابه نماینده مردمان، استوار و در سایه مبنای دموکراتیک آن، در خدمت مردم قرار دارد. از آنجا که در حال حاضر دولت با آنچه که به نظر می‌رسد انسان‌ها را در کنار یکدیگر به عنوان یک اجتماع به هم پیوسته نگه می‌دارد، سروکار دارد، نهادهای حکمرانی آن دارای پیچیدگی بسیاری شده است. این برداشت مدرن از دولت، به موازات ظهور جامعه مدنی به عنوان عرصه استقلال و توان افراد رشد کرده است. علی‌رغم اینکه رابطه میان جامعه و حکومت، مولفه ای است که موجب روش فهم دولت است. حکومت‌های مدرن به نام ترویج امنیت، آزادی، و شکوفایی، حجم فعالیت‌های خود را به میزان گسترده ای افزایش داده اند. علت این که آنان در حال حاضر مسئولیت‌های متنوعی را به عهده می‌گیرند، صرفاً تأمین نظم و امنیت نیست بلکه پیشبرد توسعه اقتصادی و اجتماعی، اداره اقتصاد، و تأمین رفاه شهروندان آن‌ها نیز هست. (لاگلین، ۱۳۹۴، ۴۸۳). در هر حال حاکمیت و دولت از یکدیگر جدایی ناپذیرند و از آثار و نظرات فیلسوفان سیاسی چون بُدن، هابز، گروسوس و روسو این فهم نظری وجود دارد که می‌توانیم

مفهوم کلیدی حقوق عمومی مدرن را از حاکمیت دریافت کنیم. در این تعبیر حاکمیت عنصری شناسا برای حقوق عمومی و هم بیان کننده استقلال قلمرو سیاسی است. هرچند قدرت سیاسی از نگاه حاکمیت مطلق است از این جهت نمود اقتدار موسس دولت شامل استقلال تمام عمل می‌گردد و اراده دولت در شکل های حقوقی نمایندگی به کار می‌گیرد و در یک گام جلوتر سیاسی بایستی حاکمیت را به معنای حاکمیت قانون قبول کنیم و آنرا به عنوان حاکمیت قانونی بفهمیم. از این رو جدایی ناپذیری حاکمیت و دولت ها را به فهم نظری و دریافت مفهوم کلیدی حقوق عمومی مدرن و سنت سنجی این قسمت از مباحث رهنمون می‌سازد.

۴- ارزش‌های بنیادین سیاسی

سیسرون از مهم ترین اندیشمندان رومی است که مفهوم مدرن آزادی را مطرح ساخته و حاکمیت قانون را بر آن استوار ساخته و حاکمیت قانون را بر آن استوار دانسته است. به نظر وی مفهوم قواعد عمومی که بر قانونگذاری حکومت می‌کند به معنای آن است که ما از قانون اطاعت می‌کنیم تا آزاد باشیم. جان لاک از اندیشمندانی است که مفهوم حاکمیت قانون را با مفهوم آزادی گره زده است. جان لاک معتقد بود که هدف قانون نه محدود کردن یا لغو آزادی که حفظ و توسعه آن است. در جایی که قانون حکمفرما نیست آزادی نیز وجود ندارد، زیرا آزادی به مفهوم رها بودن از موانع و تجاوز دیگران است. (زارعی، ۱۳۹۴، ۲۱۳-۲۱۱)

بنظر نگارنده در تبیین حق ها، اصل حاکمیت قانون را که یک اصل حقوقی و سیاسی است بایستی پذیرفت، چرا که خصلت هایی که حق ها با آن مواجه هستند، بهتر می‌توانند اصل حاکمیت قانون را موجه سازی کنند. زیرا با حاکمیت قانون انتظار جلوگیری از اعمال سلاقی شخصی مأموران و هیأت حاکمه خواهیم بود. با توجه به این دیدگاه توزین عادلانه قدرت و نفی تمرکز قدرت هم متوقف و اندیشه استبدادی و تمامیت خواهی به غایت زوال خود می‌رسد. بنابراین حفظ ارزش های بنیادین در گرو حاکمیت قانون مبتنی بر اراده همگانی است، بنابراین، نظام سیاسی باید در پرتو حقوق بنیادین اداره شود. به سخن دیگر، قوانین اساسی کشورها برای حفظ حقوق بنیادین و آزادی های افراد نیز مشروعیت بخشیدن به اعمال

مسئولان سیاسی و اجرایی و قضایی کشور، باید اصل حاکمیت قانون را به رسمیت بشناسند و لوازم تحقق آن را به صورت اصولی پیش بینی نمایند. (همان، ۲۱۵-۲۱۴). به هر صورت سعی شده تا مفاهیم و ارزش های بنیادین بنوعی تشریح و تبیین شود، لذا حق های بنیادین به عنوان اصول و ارزش ها می توانند غایت هر نظام سیاسی و حقوقی به شمار آیند و از این حیث نسبت آن با امر سیاسی و حقوق عمومی مدرن از مسلمات خواهد بود.

۴-۱- از حیث نمایندگی

اندیشه نمایندگی ریشه در تفکر هابزی دارد که موجب بروز دولت مشروطه و منشاء شکل گیری انواع حکومت های دموکراسی شده است. قبول و پذیرش اراده عمومی مردم، سبب تأسیس نظام سیاسی نمایندگی و به عنوان منبعی از منابع مشروعیت نظام سیاسی شناخته شده است و به مرور شرایط را برای تضمین و به رسمیت شناختن حقوق بنیادین عمومی ملت، برقرار و فراهم نموده است. به هر حال مفهوم نظام نمایندگی و خاستگاه آن در اندیشه سیاسی غرب آغاز و ارائه گردید. آنچه در تاریخ بستر را برای رسمیت شناختن نمایندگی نمود، محدود کردن قدرت مطلقه پادشاهان بود تا مردم از تابع بودن محض رهایی یابند و اکنون این واقعیت وجود دارد نمایندگی در نظام سیاسی - حقوقی یکی از بهترین و موثرترین راهکارهای عملی و انسانی برای صیانت از حق ها و آزادی های عمومی در جامعه است که پارلمان بطور غیرمستقیم با وضع قانونگذاری نمایندگی امور مردم را برعهده دارد و نقش اراده ملت نتایج بسیاری را بدنبال دارد. این مفاهیم در معنای مدرن به دوران رنسانس و پس از آن تعلق دارد که از درون فرآیند تاریخی و تحولات فلسفی - سیاسی غرب متولد شده است؛ جنبش انسان گرایی، نگرش انسان محور به هستی، پذیرش عقلانیت فردی برای تعریف سعادت بشر، شناسایی حق فردی در تعیین سرنوشت اجتماعی و سیاسی، تأکید بر حقوق بنیادین و تغییر در مفهوم حق، از مهم ترین تحولاتی است که از عصر روشنگری آغاز شد. از این دوران به بعد است که تغییری بنیادین در سنت جامعه غربی شکل گرفت و اندیشمندان و فیلسوفان متعددی به تبیین مفاهیم آزادی، قرارداد اجتماعی و حق تعیین سرنوشت پرداختند و در یک فرآیند تدریجی و تاریخی، اندیشه های روشنگری به فرهنگ و رفتار غالب مردم مغرب زمین تبدیل

شد. تأسیس نظام دموکراتیک همراه با پذیرش اراده مردم به عنوان مشروعیت نظام سیاسی، از اندیشه های عصر روشنگری نشأت گرفته است. (دبیرنیا، ۱۳۹۵، ۱۱۸). از این رو، نمایندگی به عنوان نهادی سیاسی و حقوقی که در پرتو تحولات و اندیشه های فکری و فلسفی غرب و در دوران نوزاش و مدرنیته تأسیس و نمایان شد. موجب بروز و ظهور شکلی از حکومت تحت عنوان نظام های سیاسی و حقوقی مردم سالاری متکی بر اراده های عمومی مستقیم، غیرمستقیم و نیمه مستقیم شده است که در حال حاضر این اندیشه سیاسی در صدر اندیشه های مورد حاکم در دنیا به همراه تحولات و اندیشه های عمومی نوین مطرح است. هدف عمده از طرح و بررسی نظریات و برداشت های مختلف اندیشمندان فلسفه سیاسی و حقوقی پیرامون نمایندگی، دستیابی به مفهوم و ماهیت عملی و کاربردی در عرصه زمامداری و حقوق عمومی در بستر نظام مردم سالار است که غایت چنین نظامی تأمین و تضمین منافع، مصالح و مطالبات مشترک و بنیادین اشخاص است. هرچند در نظر بیشتر نظریه پردازان، حکومت دموکراتیک، اختلاف نظرهایی وجود دارند، در خصوص اینکه حکومت مردم از طریق نمایندگی اعمال می گردد، اتفاق نظر دارند و هدف از این نمایندگی تأمین منفعت عمومی و تضمین حاکمیت اراده عمومی است. در واقع نظریه نمایندگی در مقابل «رژیم های غیردموکراتیک» ابلاغ شده است. (خسروی، ۱۳۹۷، ۱۸۲-۱۸۱)

با وجود تفاوت ها، نظریه های نمایندگی واحد وجود ندارد، علیرغم عدم یگانی، مفهوم «نمایندگی» جزئی چنان بنیادین از حقوق عمومی است که ممکن است معنای حقیقی آن مورد غفلت واقع شود. تمامی دموکراسی های در نمایی مدرن نظام حکومتی خود را برپایه نمایندگی بلا می کنند. اما دقیقاً به دلیل اقتباس تقریباً جهان شمول شکل نمایندگی دموکراسی گاه از طرح برخی پرسش های اصلی غفلت می شود. در جوامع مدرن حکومت مدعی فرمانروایی بر مردم نیست بلکه به واسطه انتخاب سیاست مداران از سوی مردم به منظور اقدام از جانب آن ها حکومت نماینده مردم است. به این ترتیب، «حکومت به نمایندگی» را باید به منزله روشی نگریست که مردم بدان طریق تا در بر حکومت خود می شوند. با این حال مفهوم حکومت به نمایندگی، به منزله شکلی از حکومت مردم بر خود، اغلب بد فهمیده می شود. حکومت مردم

به نمایندگی وسیله حکمرانی مردم بر خود است، این حکومت کاملاً غیرمستقیم برای عملی ساختن آن حکمرانی است. ماهیت غیرمستقیم این فعالیت به ظاهر حکومت بر خود است که باید مطمح نظر خاص کسانی باشد که دغدغه های نمایندگی را در معماری حقوق عمومی دارند. (لاگلین، ۱۳۸۸، ۱۳۸-۱۳۷)

۴-۲- نمایندگی سیاسی

ایده بنیادین نمایندگی سیاسی^۱ بر آن است که یک نمایندگی خوب باید آینه جامعه و بازتاب وفادار به تمامی منافع تشکیل دهنده آن باشد. این نکته لزوماً بدین معنا نیست که شهروند حق پیشبرد منافع شخصی خود را در مذاکرات سیاسی داشته باشد. نظام نمایندگی مردمی دارای این امتیاز است که امکان نمایندگی همه منافع تشکیل دهنده جامعه را می‌دهد و هم امکانات مشارکت در تدارک قواعد حقوقی حاکم بر جامعه را در اختیار آنها می‌نهد. تمامی منافع می‌توانند شنیده شوند و امیدوار به نمایندگی شدن توسط نامزدهای پیروز انتخابات باشند. همه منافع با یکدیگر در رقابت اند به همان شیوه تضارب اندیشه ها در مباحثات عمومی. به عبارت دیگر، از مشارکت آزاد منافع در بازار، همان نتیجه مثبتی مورد انتظار است که از تجارت (تعامل) آزاد اندیشه ها. تجارت آزاد اندیشه ها که در نتیجه موضع گیری محافظه کاران و پیوریستن ها تا ابتدای قرن بیستم در ایالت ها وجود نداشت به وسیله قاضی هولمز با اعتقادی راسخ به عنوان بهترین شیوه رسیدن به «خیر غایی» مورد دفاع قرار گرفت. از نظر هولمز، بهترین آزمون حقیقت (یعنی دقت و درستی یک ایده)، قابلیت آن در غلبه بر ایده های رقیب، و در نتیجه پیروزی آن در رقابت بازار [ایده ها] است. زمانی که اندیشه، آزاد و بی قید و محدودیت است، رقابت آزاد بین ایده ها همواره به عنوان زمینه اعمال و پیروزی نهایی حقیقت تلقی می‌شود، از آنجا که ایده ها در واقع حراست کننده از منافع اند، بنابراین از طریق رقابت بین ایده ها به رقابت بین منافع گذر می‌شود و امروزه وضع ایده ها در این خصوص مشابه وضع منافع است. (واعظی، ۱۳۹۶، ۱۶۵-۱۶۴)

^۱ . Political Representation

یکی از مسائلی که ذهن نگارنده را مشغول می‌کند، دیدگاه طراحان پایه های حکومت و نمایندگی و نوع رابطه حاکم و اتباع است که در مجرای آن نمی شود مفروضات هابز و جان لاک را در تحلیل ها در معرض ارزیابی قرار نداد. هابز پایه تشکیل قیومت را بر مبنای رضایت و قرارداد اجتماعی می‌دانست اگرچه قرارداد اجتماعی بر پایه رضایت مورد تأکید جان لاک نیز بود. با این وجود، جان لاک و هموطن او جیزم هارینگون (نظریه پرواز سیاسی قرن هفدهم) بین مبادی و نتایج هابز ناهمسازی دیدند و این مطلب را طرح کردند که چرا باید افراد به قراردادی تن دهند که همیشگی و برگشت ناپذیر است و مسئولیت را به شخصی یا هیئتی داد که در برابر مردم مسئول باشد؟ به این ترتیب بود که لاک به استتاجی متفاوت دست زد و چنین نظر داد که میل صیانت نقش نه تنها به حکومت اقتدارگرا ختم نمی شود بلکه درست برعکس به حکومت محدود ختم می‌شود. رها بودن از قدرت مطلقه و اقتدارگرا بهترین حافظ حق صیانت نفس است. لذا حکومت محدود و متکی به قانون غایت قرارداد اجتماعی است. گرچه به تعبیری هابز در تحلیل خود از منشاء و ماهیت جامعه سیاسی حق را مقدم بر تکلیف قرار داده است. به عنوان بنیان گذار لیبرالیسم خوانده می‌شود برخی از صاحب نظران لاک را نخستین اندیشمند لیبرالیسم به شمار آورده اند. این تعبیر متکی به دو دلیل است. نخست آنکه او اندیشه مشروطیت را از سنت گذشته به وجهی که در اندیشه رومی و سده های میانه جریان داشت جدا کرد و آن را بر مبنای قرارداد اجتماعی قرار داد. لاک اصول مشروطیت را بر این مبنا توجیه کرد که انسان موجودی عقلانی و خود آیین است و می‌تواند از روی مسئولیت دست به عمل و انتخاب بزند. (پولادی، ۱۳۸۲، ۵۷-۵۶)

بنابراین از اینکه حکومت نماینده عموم مردم شناخته می‌شود تضاد بنیادین بین هابز و لاک در فرض هایشان آنچنان قابل تصور نیست. گرچه در دوران معاصر بسط مفهومی نمایندگی نه به عنوان انتخاب بلکه در حیطة حقوق عمومی و تحول آفرینی نوین این دانش پر قلمرو ضروریست و بنظر می‌رسد مفروضات جان لاک موافق نگرش اخیر نگارنده باشد و همینطور، نتیجه بررسی نظریه سیاسی لاک آن خواهد بود که وی حکومت را نماینده عموم می‌داند که در برابر آنها مسئول و پاسخگو و در خدمت نیازهای اساسی مردم به موجب قرارداد اجتماعی

است و در نهایت اینکه از نظریه وی می‌توان مفهوم پاسخگویی نماینده در برابر عموم را استنباط نمود. (خسروی، ۱۳۹۷، ۱۶۸)

با توجه به مباحث مطروحه، نظام نمایندگی در اندیشه سیاسی غرب از مبانی و ساختارهای خاصی تبعیت می‌کند که آن را از سایر اشکال‌های نظام‌های نمایندگی متمایز می‌گرداند؛ با تشکیل نظام دموکراتیک که از آموزه‌های فلسفه سیاسی غرب نشأت گرفته است، اصل بر اینست که مجموعه صلاحیت کارگزاران در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی منحصرأ در محدوده نظام نمایندگی است و بر همین اساس اختیارات مردم در چهارچوب یک قرارداد اجتماعی معین - قانون اساسی - به حکومت تفویض می‌گردد.

بدین ترتیب و در راستای حاکمیت مردم و بهره‌مندی از حق تعیین سرنوشت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خویش، ضرورت دارد تا علاوه بر تأسیس قانون اساسی دموکراتیک، ساختارهای مناسب نیز در تحقق حق حاکمیت مؤثر مردم پیش بینی و استقرار یابد. بر همین اساس، لازم است ساختاری کارآمد طراحی شود تا تمامی مظاهر قدرت در نظام سیاسی، تابعی از اراده مردم باشد و دائماً این رابطه حفظ شود. از یک سو، برای تضمین حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش ضرورت دارد «سیستم نمایندگی» طراحی شود، به گونه‌ای که هیچ‌یک از مظاهر قدرت برای خود، شأنی مستقل از نمایندگی ملت در نظر نگیرند و نظام حقوقی نیز هیچ‌شأنی غیر از نمایندگی برای ساختارهای سیاسی - حقوقی مورد شناسایی قرار ندهد. (دبیرپناه، ۱۳۹۵، ۱۲۴)

در اینجا مفهوم نمایندگی نقش اساسی ایفاء می‌کند. براساس این دیدگاه، اگر در تحلیل حقوقی حاکمیت به ارتباط‌های ناگسستنی با امر سیاسی توجه نشود، خطر کژفهمی وجود دارد. مفهوم نمایندگی در بُن و اساس قدرت عمومی قرار دارد. [قدرت عمومی با نمایندگی به وجود می‌آید]. فقط با نمایندگی است که پاره‌ای مسئولیت‌ها بر دوش صاحبان قدرت حکومتی گذاشته می‌شود و از گذر نمایندگی است که مردم به شهروند تبدیل می‌شوند. از این دیدگاه می‌توان گفت که قدرت عمومی هم با نمایندگی ایجاد می‌شود و هم بدین طریق اعمال می‌شود. ابعاد حقوقی تأسیس نظام سیاسی تنها با احیای نظریه‌ای حقوقی که بر پیوستگی میان

امر حقوقی و امر سیاسی بنا می‌شود (یعنی با پذیرش حقوق عمومی به مثابه حق سیاسی)، قابل درک است. (لاکلین، ۱۳۸۸، ۱۶۹-۱۶۱)

نتیجه‌گیری

هدف پژوهش ایجاد برقراری نسبت بین دو موضوع غیرمتجانس امر سیاسی و حقوق مدرن است، از این روی مبانی و مفاهیمی مانند عمل حکمرانی، اداره عمومی، قدرت عمومی، نظم عمومی، آزادی، عدالت، برابری برخوردار از جوهره سیاسی بوده و این سنخیت بیشتر از هر زمانی از مؤلفه‌های پیوند ساز دو امر سیاسی و حقوق عمومی مدرن می‌باشند. بدین جهت امر سیاسی به دنبال چیستی و سرشت سیاسی و نزاع عمومی بر سر قدرت است. و قدرت در کانون آن قرار دارد. از این منظر امر سیاسی بر پایه مفهوم تخصیص و یا آنتاگونیسم است که آنها را می‌توان از اسباب قوام بخش جامعه بشری دانست و حقوق عمومی مدرن نیز مثل امر سیاسی، ماهیت و سرشت سیاسی دارد و متأثر از عمل سیاسی حکمرانی و امر سیاسی است. در این نظرگاه امر سیاسی مبنای امر حقوقی می‌باشد و بر این اساس حقوق عمومی مدرن باید مبتنی بر امر سیاسی باشد، زیرا قلمرو امر سیاسی گسترده‌تر از امر حقوقی است و حقوق بنیادین مدرن تابعی از تصمیمات سیاسی است. و در این میان اخلاق و عدالت یک امر استعلایی و ماورایی نیستند. و هرکدام معیارهای خاص خودشان را دارند و از این جهت قابلیت هم‌پوشانی را ندارند. و آن ایده جامع همپوشانی را که رالز مطرح و سعی می‌کند تا میان دو مفهوم پیچیده و مجادله برانگیز یعنی ایده آزادی و برابری، سازش همیشگی برقرار نماید، تا با وجود آموزه‌های متفاوت جامعه مذهبی، فلسفی، اخلاقی، شهروندان را در این نظریه عدالت سیاسی، انسان‌های معقول دانسته و بواسطه عقلانیت می‌توانند بر سر اصول عدالت مورد پذیرش و قبول همگان به توافق برسند و در مواجهه با تعارض میان اصول و مبانی عدالت سیاسی برآمده از اجماع همپوشان با آموزه‌های جامع بایستی براساس خرد عمومی جرح و تعدیل شوند و نه اصول عدالت سیاسی. و ایشان معتقد است از طریق عدالت سیاسی نظم و ثبات اجتماعی بهتر حفظ می‌شود و تحقق چنین ایده‌ای امیدوار کننده است. از

این جهات در نظریه حقوق عمومی مدرن با یک سری ارزش‌ها و اصول مواجه هستیم که بیش از پیش نسبت سنجی بین امر سیاسی و حقوق عمومی مدرن را نمایان و به اثبات می‌رساند. در نهایت با توجه به اینکه، بخشی از دیدگاه‌ها و نظریه سیاسی اشمیت و فیلسوفان اصحاب قرارداد اجتماعی که با ذات شکل‌گیری دولت، عمل حکمرانی و حقوق عمومی مدرن همسویی و سازگاری دارد با این وجود آن نظرات سیاسی بخصوص نظریه اشمیت مصون از ایراد نیست و هر آن ممکن است حاکم را به تجویز خشونت وا دارد و چون مراد نگارنده این همنوایی نیست از این روی، با مواجهه شدن با جهانی متفاوت ولی در عین حال با مواجهه تضارب اندیشه‌ها و رقابت آزاد همراه با تغییرات ذهنی و جهل‌زدایی و توجه به مبانی نظری و فکری با پذیرش نظریه ترکیبی مدرن فیلسوفان سیاسی از جمله خیر عمومی، نمایندگی و برابری انسان‌ها، رضایت عمومی و حکومت لاک، اراده عمومی روسو، تفکیک قوای منتسکیو و ربط وثیق آن با قدرت سیاسی و بخشی از امر سیاسی مطرح شده کارل اشمیت (مفهوم امر سیاسی پیش فرض مفهوم دولت و حوزه‌ای از زندگی بشر و نیز عدم حذف دولت و سیاست از صفحه روزگار و وجود رقیب و تمایزات و چند پارگی در سیاست) و نیز آزادی به منزله بگذارباش‌هایدگر و عمل حکمرانی و نظریه حقوق عمومی مدرن لاگین در مباحث پیش گفته، بعنوان یک نظریه ترکیبی سیاسی نوین به عنوان یک راه حل پیشنهادی در جهت محقق نمودن نسبت امر سیاسی و حقوق عمومی مدرن و اثرگذاری آن در به سامان رساندن نظام سیاسی پیشنهاد می‌گردد، تا با اعتبار دادن به آن، قواعد حقوق بشری و حاکمیت اراده‌ها را تضمین و مجالی برای فروکش نمودن نفرت‌ها و خشونت‌های رادیکال و سامان‌دهی نظامی سیاسی خوشایند را فراهم و با تأکید بر این نسبت‌سنجی به واسطه برخورداری از سرشت‌ها و مبانی مشترک دموکراسی مدرن آزاد، مبتنی بر حاکمیت قانون را تجربه کرد.

کتابنامه:

اول - منابع فارسی

الف - کتاب‌ها

۱. استاوراکاکیس، یانسن، (۱۳۹۲). ارکان و امر سیاسی، ترجمه محمدعلی جعفری، تهران، نشر ققنوس.
۲. اشمیت، کارل، (۱۳۹۰). الهیات سیاسی، ترجمه لیلا چمن خواه، نشر نگاه معاصر.
۳. اشمیت، کارل، (۱۳۹۳). مفهوم امر سیاسی، ترجمه یاشار جیرانی و رسول نمازی، تهران، نشر ققنوس.
۴. آرت، هانا، (۱۳۹۴). سیاست چیست، فتوره چی، نادر و نجفی، صالح، تهران، بیدگل.
۵. بیستگی، میگل د، (۱۳۹۴). هایدگر و امر سیاسی، ترجمه سیاوش جمادی، تهران، نشر ققنوس.
۶. پولادی، کمال، (۱۳۹۵). تاریخ اندیشه سیاسی در غرب، تهران، نشر مرکز، چاپ دهم.
۷. پیتون، پال، (۱۳۹۷). دلوز و امر سیاسی، ترجمه محمود رافع، تهران، نشر گام نو، چاپ دوم.
۸. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید، جلد ششم.
۹. دومیشل، آندره و لالومی‌یر، پی‌یر (۱۳۷۶). حقوق عمومی، ترجمه قاضی شریعت‌پناهی، ابوالفضل، نشر دادگستر.
۱۰. راسخ، محمد، (۱۳۹۴). درس گفتارهای فلسفه حق و فلسفه حقوق عمومی، تهران، انتشارات خانه اندیشمندان علوم انسانی.
۱۱. رالز، جان، (۱۳۹۰). نظریه عدالت، ترجمه سید محمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ دوم.
۱۲. زارعی، محمدحسین، (۱۳۹۴). گفتارهایی در حقوق عمومی مدرن، حاکمیت قانون و دموکراسی، تهران، نشر خرسندی.
۱۳. زولر، الیزابت، (۱۳۹۶). درآمدی بر حقوق عمومی، ترجمه سیدمجتبی واعظی، انتشارات جاودانه، جنگل، چاپ سوم.
۱۴. عنایت، حمید، (۱۳۹۳). سیاست ارسطو، چاپ هفتم، تهران، نشر امیرکبیر.

۱۵. فاستر، مایکل، ب، (۱۳۶۱). خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران، امیرکبیر، ج ۵.
۱۶. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۳). مبانی حقوق عمومی، تهران، نشر میزان.
۱۷. گرجی آندریانی، علی اکبر، (۱۳۹۳). مبانی حقوق عمومی، تهران، انتشارات جنگل، جاودانه.
۱۸. لاگالین، مارتین، (۱۳۸۸). مبانی حقوق عمومی، ترجمه محمد راسخ، تهران، نشر نی.
۱۹. _____، (۱۳۹۴). مبانی حقوق عمومی در غرب، ترجمه محمد مقتدر، تهران، انتشارات مجد.
۲۰. مقدری، مهدی، (۱۳۹۵). درآمدی بر حکمرانی خوب: توسعه، دموکراسی، جهانی شدن، تهران، انتشارات جنگل، کاوشیار، چاپ اول.
۲۱. هاشمی، سیدمحمد، (۱۳۹۰). حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی چاپ اول، تهران، نشر میزان.

ب- مقالات

۱. توانا، محمدعلی، نظریه عدالت سیاسی جان رالز: راه حلی برای معمای دو وجهی آزادی و برابری، دو فصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش سیاست نظری» دوره جدید، شماره هشتم، تابستان و پاییز ۱۳۸۹.
۲. خسروی، حسن، (۱۳۹۷). تئوری نمایندگی در پرتو فلسفه سیاسی و حقوق عمومی، فصلنامه تحقیقات حقوقی، شماره ۸۳.
۳. دبیرنیا، علیرضا، (۱۳۹۵). تحلیلی بر مفهوم نظام نمایندگی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «با نگاهی تطبیقی به اندیشه سیاسی در غرب» پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، شماره ۷، (علمی- پژوهشی).
۴. کاظمی، احسان، و دیگران، (۱۳۹۶). بنیادهای امر سیاسی در یونان باستان و نقش پولیس (دولت ثمر) در شکل گیری آن، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره دوم.
۵. نظری، علی اشرف، (۱۳۹۶). چرخش مفهوم سیاست و بازآفرینی امر سیاسی: درک زمینه های هستی‌شناختی، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۷، شماره ۱.
۶. _____، بازخوانی انتقادی مفهوم امر سیاسی در نظریه کارل اشمیت، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۲۵، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۴، صفحات ۹۹۱-۱۰۱۴.

۷. هداوند، مهدی، (۱۳۸۴). حکمرانی خوب، توسعه و حقوق بشر، نشریه حقوق اساسی، سال سوم، شماره چهارم.
دوم - منابع انگلیسی

1- Books

1. Arnot (1961) *Between Past and Future*. New York: Viking Press.
2. Dyzenhaus, David (1998), *Law as Politics: Carl Schmitt's Critique of Liberalism*, Duke University Press.
3. Loughlin, Martin (2010). *Foundation of Public Law*, Oxford University.
4. *Oxford Dictionary*.
5. Schmitt, Carl (1996) *The Concept of the Political*, The University of Chicago Press.